

چند سؤال اساسی و پاسخ آنها

؟؟؟؟؟؟

به دنبال بحث از معانی نفس - عقل - قلب و روح از دیدگاه‌های مختلف حدیثی و قرآنی و اهل لغت لازم است به سه سؤال اساسی قابل طرح در مسائل روانشناسی که ممکن است از طرف خوانندگان مطرح گردد، پاسخی داده شود:

سؤال اول: این که علم النفس از دیدگاه دانشمندان اسلامی با روانشناسی امروز چه فرقی

دارد؟

سؤال دوم: این که نفس موجود در جمادات و نباتات و حیوانات و انسان چه فرقی با

یکدیگر دارند؟ و به طور کلی مراتب نفس چگونه است؟ و از دیدگاه اسلام چگونه توجیه

می‌گردد؟

سؤال سوم: مراد از کلمه «نفس» در علم النفس به عنوان یک معنای مسمّای نفس نه بحث

در حقیقت آن بلکه به اصطلاح علم منطبق به عنوان «شرح الاسم» کدام می‌باشد. و راهنمای قرآن

و احادیث وارد از پیشوایان اسلام در این باره چگونه می‌باشد؟

فرق علم النفس اسلامی با روانشناسی امروز

فرق بین علم النفس مورد بحث فلاسفه یونان باستان و دانشمندان غربی با روانشناسی مطرح شده در اسلام و فلاسفه اسلامی این است که در علم النفس اسلامی از سراسر جان و روح و روان و از همه مسائل مربوط به آن گفتگو می‌کند حتی از کُنه و ذات نفس و روح و این که حقیقت آن چیست؟ آیا قابل شناخت است یا نه؟ بحث می‌کند در حالی که در مسائل روانشناسی مطرح شده در قرون متأخر در قرن نوزده به بعد از قسمت اعظم این مباحث خبری نیست.^۱

مثلاً شیخ الرئیس بوعلی سینا در رساله نفس خود به نام «هدیة الرئیس» در کتاب خود را ده فصل قرار داده از جمله فصل اثبات قوای نفس و تقسیم قوای نفسانی آیا قوای نفسانی از امتزاج عناصر اربعه پیدا شده است یا نه؟

قوای نباتیّه و یادآوری نیاز انسان به آنها و بحث قوای حیوانیّه و ذکر خواص آنها، بیان حواس ظاهره و کیفیت ادراک آنها - قوای باطنه و قوه محرکه - ذکر نفس انسانی از مرتبه پیدایش تا مرتبه کمال آن - اقامه براهین ضروری در جوهریت نفس ناطقه - اقامه دلیل و حجت بر وجود جوهر عقلی مفارق از اجسام و بقای این نفس بعد از فساد بدن (ص ۱۸ هدیة الرئیس) و غیر اینها از مطالب و مسائلی که نمونه آنها در مسائل روانشناسی جدید امروزی کمتر مشاهده می‌گردد.

در روانشناسی کلاسیک فعلی به علت عدم پذیرش عامل حیات به عنوان عامل غیر فیزیکی و غیر شیمیایی بعضی از جنبه‌های اصلی مربوط به روانشناسی حذف شده‌اند به عنوان مثال مسأله اراده که در آموزشهای اسلامی به عنوان معیار شاخص انسان و حیوان مطرح می‌گردد، به کلی حذف شده است، وقتی جنبه‌های مرضی اراده در آسیب‌شناسی، نشانه بیماریهای روانی و در روان پزشکی مطرح می‌شوند، معلوم نیست که چرا روانشناسان معاصر که خود را متولّی روانشناسی به اصطلاح علمی می‌دانند، این بحث اساسی را از کتابهای خود حذف

(۱) روانشناسی شفا: ۱۸ ص ۱۵ - تألیف: شیخ الرئیس بوعلی سینا، ترجمه: اکبر داناسرشت، چاپ دوم.

نموده و آن را به فلسفه واگذار کرده‌اند؟! درحالی که در روانشناسی اسلامی بحث در مورد اراده و عوامل سازنده آن و نقش آن در رفتار انسان به‌طور جدی مورد توجه واقع شده است.

در ضمن بررسی روانشناسی اسلامی با مشاهده تفاوت قطعی در جنبه‌های روانشناسی بین انسان و حیوان این فکر به وجود می‌آید که انسان و حیوان بخلاف آنچه که برخی از زیست‌شناسان به صورت یک اعتقاد جزمی مطرح می‌سازند از یک رده نیستند و انسان نمی‌تواند فرزند میمون باشد!^۱

نظیر اینگونه مسائل زیاد است که لازم است در فرصت‌های مناسبی به‌طور مبسوط درباره آنها بحث و بررسی انجام بگیرد.

به‌طور کلی تحقیقات روانشناسی نزد قدماء فلاسفه جنبه فلسفی داشت، بعد از جدا شدن روانشناسی از فلسفه و اجرای روش علمی در روانشناسی بحث در ماهیت روان و روح از روانشناسی حذف شد و روانشناسان به اتکاء بپیش فلسفی و علمی خود یکی از دو فرض را قبول نمودند، برخی برای روح و روان وجود خاصی قائل شدند و بدون این که درباره ماهیت آن بحث کنند به بررسی اعمال روانی پرداختند و دسته دیگر برای روح و روان وجود مستقلی قائل نشدند، بلکه آن را عمل و نتیجه فعالیت‌های مکانیکی یا ماشینی مغز دانستند و روح را همان اعمال و حالات روانی فرض کردند و به بررسی این حالات پرداختند. پاره‌ای از روانشناسان ذهن را به جای روح موضوع روانشناسی قرار داده‌اند و روانشناسی را مطالعه ذهن می‌دانند!

و درباره ماهیت ذهن دو نظر مختلف و متضاد ابراز می‌شود:

نظر اول: مبتنی بر این است که ذهن جوهر یا ذات معینی است و منشأ اعمال روانی است و **نظر دوم:** مبتنی بر این امر است که ذهن، عمل مغز است و اعمال ذهنی، نتیجه فعل و انفعالات مغز و سایر مراکز عصبی است و بدین ترتیب بررسی ماهیت روح و ذهن از حوزه روانشناسی خارج شده و در فلسفه از آن بحث می‌گردد.^۱

دکتر سروش عظیمی در کتاب «اصول روانشناسی عمومی» ص ۱۷ می‌نویسد:

(۱) مقدمه روانشناسی تألیف دکتر علی شریعتمداری، ج ۳، چاپ چهارم سال ۱۳۶۹، ناشر انتشارات جنگل.

موضوع تحقیق دانش روانشناسی رفتار موجودات به طور کلی است و در این مطالعه به مسائل روح و روان آن طوری که مورد نظر قدماء و فلاسفه بود، توجهی نمی شود و چه بهتر می بود که در ازاء واژه روانشناسی کلمه «رفتار شناسی» برای این دانش بکار می رفت تا هیچ گونه ابهامی در موضوع آن باقی نمی ماند^۱.

مراتب گوناگون نفس

سؤال دوم و آن این که مراتب نفس چگونه است؟ و دیدگاه اسلام و احادیث و قرآن درباره آن چیست؟ این گونه پاسخ داده می شود که نفس دارای مراتبی است با نام های مختلف و گوناگون مثل نفس جمادی، نفس نباتی، نفس حیوانی و نفس ناطقه یا نفس و روح انسانی و هر کدام از این مراتب آثار خاصی دارد بدین ترتیب:

۱ - نفس جمادی: در جمادات از ویژگی هایی از قبیل جسم بودن و مکانی را اشغال نمودن و دارای بعد و اندازه و جرم بودن خواه دو بعدی باشد یا سه بعدی یا چهار بعدی بودن (با اضافه زمان بر ابعاد سه گانه طول و عرض و عمق) قابل حس و لمس بودن و... و این ویژگی ها مربوط به اجسام بوده، در علم طبیعی که موضوع مطالعه آن جسم و جسمانیات است مورد بحث و بررسی قرار می گیرد.

۲ - نفس نباتی: مبدئی را اراده می کنیم که علاوه بر آثار حس جمادی که در بالا شمردیم، دارای حرکت و رشد و نمو می باشد و این، از ویژگی های نفس نباتی است و این ویژگی در انواع مختلف و اقسام گوناگون نباتات از گلها، درختان، سبزیجات، میوه جات به طور کلی از روئیدنیها و رستنیها وجود دارد و علم نبات شناسی و گیاه شناسی بررسی این بحث از خصوصیات و ویژگی های نباتات و گیاهان را به عهده می گیرد پس نباتات و ویژگی های آنها را ندارند و آن حس و حرکت و رشد و نمو است و در اصطلاح قدماء از فلاسفه اسلام مثل شیخ الرئیس بوعلی سینا به نام «امور نامیه» نامیده می شود.

(۱) تاریخ نشر سال ۱۳۷۰ ش، ناشر انتشارات صفار، چاپخانه رخ.

۳- نفس حیوانی، که علاوه بر این که آثار نفس جمادی و نباتی و خصوصیات آن دورا دارد، دارای ویژگی‌هایی است که نفس جمادی و نباتی آنها را فاقد است و آن درک و علم به جزئیات و احساس از طریق حواس پنجگانه: چشم و گوش و بویائی و چشائی و قوه لامسه می‌باشد.

۴- نفس ناطقه، مبدائی را ارده می‌کنیم که علاوه بر جسم و جسمانیات و داشتن آثار و ویژگیهای نفس جمادی و داشتن آثار و ویژگیهای نبات که رشد و حرکت و نمو است و علاوه بر داشتن آثار حیوانات از قبیل احساس و درک و علم به جزئیات، این عنصر به نام انسان از ویژگیهای برخوردار است که جمادات و نباتات و سایر حیوانات آنها را ندارند و آن ویژگی داشتن نفس انسانی و گوهر و جوهری است در باطن انسان که کلیات را درک می‌کند و دارای فکر و استدلال است، و می‌تواند استنباط کند و خیر و شر، خوبی و بدی را تمیز دهد و نیز می‌تواند سیر تکاملی به سوی خالق متعال داشته باشد.

چنانکه در قرآن مجید در سوره انشقاق آیه ۶ می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهٖ».

«یعنی ای انسان! تو با تلاش و رنج به سوی پروردگارت می‌روی و او را ملاقات خواهی کرد».

و آیات دیگری از قبیل «إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^۱ یعنی «ما از آن خدائیم، و به سوی او باز می‌گردیم». و غیر اینها از آیات و روایات وسیع و کثیری است که اثبات تکامل انسان به سوی آینده‌ای غیر منتهائی را می‌نماید.

به عبارت دیگر مراتب موجودات مادی مختلف‌اند: انسان، حیوان، نبات و اجسام، جواهر و اعراض و... و هر یک از اینها در مقایسه با یکدیگر مشترکاتی دارند و ویژگی‌هایی. اجسام تنها جسم‌اند و خصوصیات جسمی را دارند و دارای زمان و مکان و وزن و اجزاء و قابل رؤیت و قابل لمس می‌باشند و انسان و حیوان در این احکام با اجسام مشترک هستند

(۱) بقره: ۱۵۶ و نیز در همین سوره آیه ۳۶ و سوره انبیاء آیه ۹۳.

یعنی در اصل تحقق نفس و جسم بودن و مکانی و زمانی بودن و به‌طور کلی مخلوق بودن و نیاز داشتن به آب و غذا و توالد و تناسل و موت و حیات و علاقه به غذا و شناسائی جزئی با یکدیگر مشترک‌اند.

اما امتیاز انسان از سایر موجودات در این است که انسان دارای جوهری و گوهری است به نام «نفس ناطقه» که جسم نبوده، خواص جسم و مادیت را ندارد و دارای مدرک کلیات و فکر و اندیشه و قوه استنباط می‌باشد و به تعبیر قرآن روح از عالم امر الهی است چنانکه در قرآن مجید سوره اسراء آیه ۸۵ چنین وارد شده است:

﴿يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾ «یعنی ای پیامبر از تو از حقیقت روح

سؤال می‌کنند، بگو روح پیدا شده از عالم امر الهی است» و تفصیل آن در آینده مورد بحث قرار خواهد گرفت.

نتیجه بحثهای بالا این شد که انسان مجموعه همه موجودات و عصاره آنها است و در وجود انسان از همه موجودات نمونه‌هایی وجود دارد پس انسان به صورت ظاهر جرم جسمی کوچکی بوده ولی در واقع و حقیقت مجموعه همه موجودات عالم آفرینش است! و آیه مبارکه قرآن در سوره مؤمنون و آیه ۱۴ دنباله بیان خلقت شگفت‌انگیز انسان به این حقیقت بزرگ اشاره دارد: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ یعنی «پس بزرگ است خدائی که بهترین آفرینندگان است».

شعر پرمحتوا و پرگهری در این خصوص به علی علیه السلام نسبت داده شده است ^۱ بدین

مضمون:

أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ جِزْمٌ صَغِيرٌ وَفِيكَ أَنْطَوَى الْعَالَمِ الْكَبِيرِ

یعنی «علی علیه السلام خطاب به انسانها جهت یادآوری حقیقت انسان و واقعیت و ارزش والای انسانها می‌فرماید: تو ای انسانها به صورت ظاهر جرم کوچکی هستی و لکن در تو و در باطن تو

(۱) رساله النفسية تأليف: سيد فضل الله حامد حسيني مترفای ۹۲۱ هـ تصحيح و تحشيه اسماعيل واعظ جوادى سال ۱۳۳۵ ش.

گورم و جود جهان هستی و مجموع عالم بزرگ آفرینش قرار دارد» با توضیحی که در سطور بالا از نظر خوانندگان گذشت.

مراتب نفس از دیدگاه علی علیه السلام

شاهد قوی و زنده به مطالب ذکر شده در بالا مربوط به نفس و مراتب نفس و قوای موجود در انسانها و ویژگی آنها از سایر موجودات و به طور کلی شناخت صفات بارز و برجسته انسانها در مقابل سایر موجودات از حیوانات و نباتات و جمادات کلام گهرباری است که از علی علیه السلام در این خصوص روایت شده است:

کمیل بن زیاد از علی علیه السلام سؤال کرد: *أريد ان تعرفني نفسي*. قال عليه السلام: *أي نفس تريد أن تعرفك يا كميل؟ فقال: هي غير نفس واحدة. فقال عليه السلام: بل هي أربعة: نامية، نباتية، و حسيّة حيوانية و ناطقة قدسيّة، و كليّة الهيّة و لكلّ واحد منها خمس قوئ و خصلتين اما النامية النباتية فلها خمس قوئ: جاذبة، ماسكة، و هازمة، دافعة و مولدة و له الزيادة و النقصان و تنبعث في الكبد و اما الحسية الحيوانية فلها خمس قوئ: سمع و بصر و شمّ و ذوق و لمس و لها خاصيتان: اللحم و العصب و تنبعث في القلب و اما الناطقة القدسية فلها خمس قوئ: فكر و ذكر و علم و ارادة و حلم و لها خاصيتان: الرضا و التسليم.*

مرحوم سید فضل الله حامد حسینی در کتاب رساله النفسية^۱ روایتی از امام علی علیه السلام چنین نقل کرده و آن را چنین توضیح داده است:

«کمیل بن زیاد» (از صحابه علی علیه السلام) به امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفت: می‌خواهم نفس را به من بشناسانی فرمود: ای کمیل کدام نفس را می‌پرسی؟ کمیل در جواب علی علیه السلام گفت: یا علی مگر بیش از یک نفس است؟ در پاسخ فرمود: بلی نفس بر چهارگونه است (مراتب چهارگانه نفس اینگونه است): نفس نموکننده گیاهی، نفس حسی حیوانی، نفس گویای ملکوتی، نفس کلیت الهی و برای هر کدام نیز پنج نیرو و دو خصلت است. پنج قوه نباتی عبارتند از: جاذبه، ماسکه، هاضمه، دافعه، مولده و دو خصلتش زیادی و

کمی است و این نفس در کبید پدید می‌آید.

و پنج قوه نفس حیوانی عبارتند از: شنوائی، بینائی، بویائی، چشائی، قوه لامسه و دو خاصیتش گوشت و عصب است و در قلب پدید می‌آید اما نفس ناطقه قدسیه دارای پنج قوه: اندیشه، یادآوری، آگاهی، اراده (و خواست) و بردباری و دو خاصیت آن رضا و تسلیم می‌باشد و در جامع الفروق ص ۲۱۲ می‌نویسند: دو خاصیت نفس ناطقه نزاهت و حکمت است. و برای نفس کلیت الهی نیز پنج قوه است اول بقاء در فناء دوم نعیم سوم عزت در ذلت چهارم فقر در غنا پنجم صبر در بلا و دو خاصیت آن رضا و تسلیم است، این نفس کلیت الهی مبدأ آن از جانب خداوند جلیل است و به سوی او عود می‌کند».

سؤال سوم و پاسخ آن

یعنی سؤال از این که مراد از کلمه نفس در علم النفس چیست؟ و راهنمای قرآن و احادیث از پیشوایان اسلام در این باره چگونه می‌باشد؟ یعنی مراد از کلمه «نفس» چیست؟ و موارد استعمال آن در کتاب و سنت کدام است؟

پاسخ این سؤال را مرحوم استاد علامه طباطبائی در جلد ۱۴ تفسیر المیزان، ص ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۳ در ذیل آیه مبارکه: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (انبیاء: ۳۵) ذکر نموده و چند معنا و استعمال برای نفس در قرآن نام برده است:

۱ - اصل معنای نفس، نفس شیء یعنی خود شیء همان معنای مضاف الیه نفس است مثل این که گفته می‌شود: نفس نفس شیء یا نفس انسان که همان معنای شیء انسان است به طوری که بدون ملاحظه مضاف الیه برای نفس معنائی نیست و همین معنی مراد نویسنده کتاب «رسالة النفسیة» ص ۷ می‌باشد آنجا که می‌گوید: نفس می‌گویند و حقیقت می‌خواهند چنانکه گویند: فلان شیء بنفس خود قائم است، با ملاحظه این معنا، نفس به معنای تأکیدی بکار می‌رود مثل این که می‌گوئیم: زید آمد خود زید، نفس زید و این معنا در مورد هر چیزی اطلاق می‌شود حتی بر خداوند نیز استعمال می‌گردد مثل این آیه شریفه: «كَتَبَ عَلَيَّ نَفْسِيهِ الرَّحْمَةِ»^۱.

« یعنی خداوند رحمت (و بخشش) را بر خود حتم کرده است» و آیه مبارکه ﴿...يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ...﴾^۱ « یعنی خداوند خودش شما را از ارتکاب گناهان برحذر می‌دارد» و آیه مبارکه: ﴿تَعَلَّمْ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمْ مَا فِي نَفْسِكَ﴾ یعنی «تو می‌دانی! از آنچه در روح و جان من است، آگاهی و من از آنچه در ذات (پاک) توست آگاه نیستم».

۲ - معنای دوم نفس در قرآن بعد از استعمال در معنای اول استعمال کلمه نفس به صورت شایع در خصوص شخص انسان یعنی موجود مرکب از روح و بدن گرچه قطع از اضافه شده باشد مثل این آیات:

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا﴾ « یعنی او است که شما را از یک نفس آفریده و از آن نفس همسرش را قرار داده (یعنی از شخص انسان واحدی...) تا آرامش در او ایجاد کند».

﴿...مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا...﴾^۲

« یعنی کسی که انسانی را بکشد بدون ارتکاب قتل و یا فساد در روی زمین چنان است که گوئی همه انسانها را کشته است و هرکس انسانی را از مرگ رهائی بخشد، چنان است که گوئی همه انسانها را زنده کرده است».

در آیه زیر: ﴿...كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا...﴾^۳ « یعنی هر انسانی با خودش جدال می‌کند» هر دو معنا جمع شده است یعنی مراد از نفس اول شخص انسان و از نفس دوم معنای مضاف الیه یعنی معنای تأکیدی مراد است.

۳ - معنای سوم برای نفس استعمال آن به معنای روح انسانی و جان و روان بشری است
مثل آیه زیر:

﴿...أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ...﴾^۴ « یعنی جانهایتان را بیرون

(۲) مائده: ۳۲

(۳) انعام: ۹۳

(۱) آل عمران: ۲۸

(۳) نحل: ۱۱۱

آورید سزا داده می‌شوید به عذاب خوارکننده».

شاهد بر این که مراد از نفس روح انسانی است این که حیات و علم و قدرتی که قوام انسان به آنها است، قائم به روح انسانی می‌باشد و جسم و معنای تأکیدی در آن هیچ‌گونه دخالتی ندارند.

نکته قابل ذکر در اینجا این است که استعمال معنای دوم و سوم در غیر انسان یعنی در نباتات و سایر حیوانات شایع نیست مگر به حسب اصطلاح علمی پس پیک واحد نباتی و یا به یک پیک حیوانی عرفاً نفس گفته نمی‌شود.

آری به کلمه «دم» یعنی خون اطلاق نفس شده است آن‌هم به جهت این که حیات موجودی متوقف بر وجود خون است

و از اینجا است که به حیوانات دارای خون جهنده در اصطلاح اهل لغت «نفس سائله» گفته‌اند اما این استعمال به این معنا نیست که در هر موردی که حیات باشد، باید این استعمال جایز شود از اینرو می‌بینیم که این دو معنی از نفس که نام بردیم بر فرشته و جن اطلاق نمی‌شود گرچه آنان دارای حیات و هستی هستند و در قرآن نیز نفس به معنای فرشته و ملک و جن استعمال نشده است چنانکه استقراء و بررسی آیات قرآن این حقیقت را ثابت می‌کند، گرچه در قرآن، جن تکلیفی مثل انسان داشته، دارای موت و حیات و حشر و نشر می‌باشند مثل این آیه مبارکه:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۱ «یعنی جن و انس را نیافریدیم مگر برای

عبادت یعنی معرفت خدا».

﴿... فِي أُمَّمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ...﴾^۲ «یعنی ارسال رسل در امت

سابق از شما از طائفه جن و انس بوده است».

﴿وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً يَا مَعْشَرَ الْجِنَّ قَدِ اسْتَكْبَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ...﴾^۳ «یعنی

(۲) احقاف: ۱۸

(۱) ذاریات: ۵۶

(۳) انعام: ۱۲۸

آروزی که جمیع موجودات در آن روز محشور شوند خطاب به پریان و اجنه می‌شود که به تحقیق شما افراد زیادی از انسانها را همراه ساختید».

بالتر این که موت یعنی فقدان حیات به نفس نسبت داده می‌شود چنانکه موت به معنای فقدان حیات و آثار آن از شعور و اراده در قرآن وارد شده است مثل آیه مبارکه:

«... وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ...»^۱ «یعنی چگونه به خداوند کافر می‌شوید؟! درحالی که شما مردگان (اجسام بی‌روحي) بودید و او شما را زنده کرد سپس شما را می‌میراند».

ولکن بدیهی است که مفارقت و فقدان نفس از بدن تنها به انقطاع تعلق تدبیری است از بدن و یا به اعتبار انتقال از جائی و محلی و قالبی به جای دیگر و قالب دیگر است و در هر صورت به معنای هلاکت و نابودی و فقدان یعنی عدم هستی نیست.

اما در آیه مبارکه زیر: «...كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ...»^۲ «یعنی همه چیز جز ذات پاک او فانی می‌شود»، و نیز در آیه مبارکه: «وَ نَفْخُ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ...»^۳ «یعنی در صور دمیده می‌شود پس همه کسانی که در آسمانها و زمینند می‌میرند مگر کسانی که خدا بخواهد».

مراد از هلاکت و صعق در دو آیه بالا غیر از موت است گرچه در مواردی با یکدیگر منطبق می‌شوند پس مراد از نفس در آیه مبارکه کل نفس ذائقة الموت یعنی هرکسی مرگ را می‌چشد، همان انسان است یعنی معنای دوم نفس از سه معنای نامبرده نه معنای سوم یعنی به معنای روح نیست زیرا نسبت موت به روح در قرآن و غیر قرآن معهود نیست برخلاف آنچه که امام فخر رازی در تفسیر کبیر خود در ذیل آیه مبارکه نامبرده ادعای عمومیت آیه بر هر صاحب نفسی است حتی جن و فرشته را فرا می‌گیرد گرچه ظاهر آن عموم است.

فرق بین نفس و روح چیست؟ و چند نظر درباره آن وجود دارد؟

از مطالب گذشته در رابطه نفس و روح و این که نفس در قرآن در مواردی به معنای روح انسانی آمده است ممکن است این سؤال به ذهن خوانندگان عزیز برسد که بین روح و نفس نزد علماء و حکماء و از دید قرآن چه فرقی است؟ بررسی و تحقیق در این مسأله از دیدگاه‌های مختلف نظرات مختلف و گوناگونی را اثبات می‌کنند یعنی میان علماء و حکماء در فرق بین آن دو اختلاف است بدین قرار:

نظر اول این که برخی آن دو را یک چیز دانسته‌اند یعنی نفس همان جان و روح است بدون فرق و امتیازی بین آن دو بر این ادعا دلیل آورده‌اند که نفس در کلام عرب هشت معنا دارد از جمله: ۱- نفس به معنای تن یعنی خود بدن ۲- به معنای جان؛ ۳- به معنای خون؛ ۴- به معنای آب؛ ۵- به معنای برادر؛ ۶- به معنای همت؛ ۷- به معنای هستی؛ ۸- به معنای چشم بد.

و هم‌چنین گفته‌اند که روح در کلام عرب به ۱۲ معنی آمده است از آن جمله جان که نفس به معنای جان آمده و دوم نسیم سوم کلام خدای تعالی چهارم جبرائیل پنجم رحمت خدای تعالی ششم وحی هفتم فراخی هشتم افسون برکسی خوانند نهم عیسی علیه السلام دهم زندگانی که در آن مرگ نباشد یازدهم فرشته‌ای که در عظمت و بزرگی مقابل با همه فرشتگان دیگر است دوازدهم خواب.

و گویند که بیننده خواب، جان است که از تن بیرون می‌آید و به فرمان خدای تعالی به آسمان رود و هرچه دیده یا شنیده یاد دارد و باز در تن آید.

بر این قول دلیل آورند در خبر است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «چون بنده در طهارت باشد و ذکر حق تعالی گوید و بر این حال بخوابد جان او را به آسمان برند...».

نظر دوم این که برخی از حکماء بین آن دو فرق گذارده‌اند به این ترتیب که روح به فارسی جان، و نفس روانِ جان، جان در تن خفته باشد اما روان از تنش بیرون آید و گرد عالم بگردد و دیگر بار در تن آید و آنچه را که دیده جان را خبر کند و دلیل آنان نیز این است که مثل جان چون

آفتاب و مثل روان روشنائی آفتاب که قرص آفتاب در فلک خویش باشد و روشنائی او در همه جهان گسترده است.

نظر سوم این که نظر برخی از فلاسفه است که گفته‌اند که جان و روان در اصل، یکی است پس فرق جوهری میان آن دو نیست زیرا که صفتشان به قیاس عقلی چون یخ از آب و آب از یخ است و نفس در نزد ارسطاطالیس مبدأ اول است و او بزرگتر و شریفتر از روح است و صفت نفس و روح در کلام علماء و حکماء زیاد است که مجال بحث و تفصیل از آن در اینجا نیست. **ولکن** حق در میان انبوه نظرات گوناگون در فرق بین نفس و روح از حکماء و غیر آن، این است که نفس و روح یک حقیقت اند یعنی جوهری است گرانبها که خداوند متعال به بشر عنایت فرموده است و لکن فرق اعتباری بین آن دو وجود دارد یعنی همان حقیقت و گوهر خدادادی یعنی جوهر نفس را به یک اعتبار نفس خوانند و به یک اعتبار روح.

و از مطالعه آیات قرآن نیز استفاده می‌شود که روح و نفس از جهت آثار فرقهائی دارند از جمله این که روح در آیات قرآن هرگز به موت متّصف نشده است همانطور که درباره ملک و فرشته صفت موت بکار برده نشده است و لکن نفس به موت متّصف شده است مثل آیه مبارکه کل نفس ذائقة الموت^۱. یعنی هر نفسی و انسانی موت را می‌چشد.

و لکن این فرق و اختلاف آن دو در آثار دلیل بر این نیست که نفس و روح فرق جوهری دارند و دو حقیقت مختلف باشند. بلکه از قرآن و آیات متعدد آن استفاده می‌شود که نفس همان روح است و لکن روح را در مرحله تعلق به ماده و مادیات و ابدان نفس می‌نامند و لکن روح اعم از آن است و غیر از این سه نظر در معنای نفس معانی دیگری نیز گفته شده از جمله به معنای دل و ذات و وجه و... که مرحوم سید فضل الله بن حامد حسینی در رساله تفسیه ص ۱۲ به این معنای اشاره دارد مراجعه کنید آنجا می‌نویسد: «دل نیز مراد دارند (یعنی از نفس) و باشد که نفس گویند و ذات و وجه مراد باش، این جمله به یکدیگر نزدیک تر است».

(۱) آل عمران: ۱۸۵.